

مجاهدین نه فقط القاعده را ایجاد کردند، بلکه نمونه ای برای عملیات رژیم چنگ آمریکا تنظیم کردند که در سال‌های بعد علیه دولت‌های ضدامپریالیستی لیبی و سوریه بکار گرفته شد... یک نیروی نیابتی «یک ابزار سیاسی مطمئن جهت حفاظت از مقاصد ژئوپولیتیک آمریکا در خارج از کشور است.»... استفاده از جنگ نیابتی به عنوان نوعی از افزار پروژه قدرت، در درجه اول و مهیتر از همه، مقرون به صرفه است، زیرا که مزدوران محلی یا گروه‌های تروریستی مانند القاعده، بجای پرسنل آمریکایی در جاهایی مانند لیبی و سوریه، بار جنگ و تلفات را بدوش می‌کشند... حمله علیه افغانستان در دوران جنگ سرد بعنوان الگویی جهت پروژه‌های رژیم چنگ برهبری ناتو علیه یوگسلاوی، لیبی، و سوریه مشاهده می‌شود، که نه فقط شامل استفاده از نیروهای نیابتی مورد حمایت آمریکا بود، بلکه همچنین در کمپین‌های تبلیغاتی تهاجمی علیه کشور های هدف، بهانه‌های «بشردوستانه» ارائه شده است... نیروهای ارتجاعی ابزارهای مفیدی در پروژه‌های ضدکمونیستی و کمپین بی‌ثبات سازی سپاه علیه دولت‌های مستقل ملی گرا هستند، زیرا که موضع این گروه‌های ضدمدرنیته، عاملی تهییجی در تلاش‌های آن‌ها جهت تخریب توسعه اقتصادی است، که منجر به تضمین محیطی مطلوب برای منافع سرمایه آمریکا می‌شود... استراتژی ایدئولوگ لیبرال جنگ سرد عبارت بود از استفاده سپاه جهت بی‌ثبات سازی و تغییر رژیم‌های کشورهایی که دولت‌هایشان فعالانه علیه واشنگتن مقاومت می‌کردند. چنین است میراث برژینسکی، که استراتژی او تأمین ارتجاعی ترین نیروهای ضددولتی جهت تحریک آشوب و بی‌ثباتی بوده است، در حالی که مرتجعین را به عنوان «مبارزان آزادیخواه» ترویج می‌داد، و اکنون یکی از قیمی ترین اجزاء اساسی امپریالیسم آمریکاست. آمریکا ژانسن‌ها و اندیشکده‌هایی مانند بنیاد ملی برای دموکراسی (ان ای بی دی) دارد که درخواست علمی دارد و بطور فعال در انتخابات خارج از کشور- یعنی، در کشورهایی که اهداف سیاست خارجی آمریکا هستند، مداخله می‌کند. بنیاد ملی برای دموکراسی در سال ۱۹۸۳ توسط ریگان و با رهبری سیا تأسیس شد، که آژانس در بسیج کودتاها و پرداخت به «مخالفان» در پروژه‌های رژیم چنگ برهبری آمریکا کمک می‌کند... اعضای مؤسس بنیاد ملی برای دموکراسی شامل ایدئولوگ‌های جنگ سرد بود که عبارت بودند از خود برژینسکی، همچنین تروتسکیست‌ها، که عرضه کننده تهمت‌های بی پایان علیه اتحاد جماهیر شوروی بودند. عمدتاً تحت این آژانس با رهبری برژینسکی بود که آمریکا هنرمندان، دانشگاهیان، و نویسندگانی را تولید نمود که خودشان را بعنوان «چپ رادیکال» معرفی می‌کردند و به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای هم‌تراز با او تهمت می‌زدند- که همه بخشی از روند سرنگونی و مطیع ساختن آن کشورها به بنیادگرایی بازار آزاد آمریکا بود... شورای روابط خارجی آمریکا با شرکت‌های غیردولتی بسیار بانفوذی در هم پیچیده شده است که ذاتاً بلندگوهای تبلیغاتی سیاست خارجی آمریکا هستند، مانند دیده بان حقوق بشر، که داستان‌هایی واهی از جنایات را جعل کرده و ادعا شده که توسط کشورهایی صورت گرفته که هدف امپریالیسم آمریکا قرار گرفته اند. روشن‌ست که نه با تخریب جمهوری دموکراتیک سابق افغانستان، و نه با انحلال اتحاد جماهیر شوروی، تجاوز تمام عیار امپریالیستی آمریکا پایان نیافته است. سال‌های پس از جنگ سرد، ادامه تلاش امپریالیسم آمریکا برای کسب حوزه‌های نفوذ و سلطه جهانی بیش‌تر بود؛ این سال‌ها نیز تقلاً جهت کسب آن‌چه بود که از «بلوک شوروی» سابق و پیمان ورشو باقی مانده بود. تخریب یوگسلاوی، بطور نمادین بیان‌گر، «آخرین میخ بر تابوت» هر آنچه بود که از «نفوذ شوروی» در اروپای شرقی باقی مانده بود... انحصار جهانی آمریکا از سیاست خارجی آمریکا رشد کرده است، و باید برود بدون آنکه گفته شود که امپراتوری آمریکا نمی‌تواند تحمل کند برتری دلار را از دست بدهد، بویژه زمانی که نرخ جهانی سود کاهش می‌یابد. و اگر بسیاری از کشورها مخالف نفوذ تلاش‌های آمریکا در بازارهای خود و تحمیل صدور سرمایه مالی خارجی به اقتصادهای خود هستند، به این منظورست که آمریکا می‌خواهد بر منابع آن‌ها قدرت انحصاری داشته باشد. همچنین نیروی کار مردم - کارگران آن‌ها را استثمار کنند، مطمئناً کاهش شدیدی در هژمونی دلار آمریکا بوجود می‌آید... نظم کنونی اقتصاد جهانی، که نخبگان واشنگتن در شکل دادن به آن در چندین دهه گذشته ابزاری بوده است، منافع طبقه سرمایه داری جهانی را تا چنان حدی بازتاب می‌دهد که طبقه کارگر باز هم با یک جنگ جهانی دیگر تهدید شده است، علی‌رغم این‌که طی دو جنگ شاهد قتل‌عام غیرقابل تصویری بوده است... زمانی که ما به این حوادث تاریخی بعقب برمی‌گردیم تا به تجزیه و تحلیل اوضاع کنونی کمک کنیم، درمی‌یابیم که رسانه‌های جمعی چقدر قوی هستند و چگونه بعنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا جهت شناسایی مغزی و کنترل افکار عمومی بکار می‌روند. سیاست خارجی درباره روابط اقتصادی بین کشورهاست. کلید درک عمل‌کرد امپریالیسم آمریکا در سیاست خارجی آن‌ست و این‌که چگونه آن‌را انجام می‌دهد- که منجر به غارت کشور های نسبتاً کوچک یا فقیر بیش از سهم ثروت و منابعی است که معمولاً در مبادلات تجارتي مشترک تولید می‌شود، آن‌ها را مجبور می‌کند که بدمکار شوند؛ و اگر هم هرکدام از آن‌ها مقاومت کند، آن‌وقت آن‌ها مطمئناً هدف تهدیدات نظامی قرار می‌گیرند... ما نمی‌توانیم گذشته یا تاریخ را بعقب برگردانیم. این بنفع طبقه کارگر در همه جا، در جنوب یا در شمال جهان نیست که ببیند جنگ جهانی سوم اتفاق بیفتد، زیرا که یک چنین جنگی عواقب فاجعه باری برای همه دارد- در واقع، این جنگ می‌تواند کل بشریت را بطور بالقوه نابود کند. ایجاد جنبش جدید ضدجنگ در کشورهای امپریالیستی یک نیاز مبرم است، اما این همچنین نیازمند درک ماهرتر از سیاست خارجی آمریکاست... ضروری است که کارگران سراسر کل جهان طبق منافع مشترک خود متحد شوند تا بتوانند بطور مؤثر مبارزه کنند و امپریالیسم را شکست دهند و جهانی عادلانه، برابر و پایدار تحت سوسیالیسم برپا نمایند. آموزش تاریخ واقعی چنین جنگ‌هایی مانند آن‌چه که در افغانستان در جریان است به طبقه کارگر در همه جا، بخش مهمی از توسعه آگاهی انقلابی لازم جهت ایجاد یک جنبش انقلابی جهانی قدرتمند علیه امپریالیسم است.

افغانستان، جنگ نیابتی از یادرفته (۲)

نوشته: جانیلی ویلینا

برگردان: آمدور نویدی

نقش اوسامه بن لادن و زیگنو برژینسکی



بخش دوم و پایانی مقاله «افغانستان، جنگ نیابتی از یادرفته» به خلق قهرمان افغانستان تقدیم می‌شود. در حالی که در بخش قبلی مقاله ریشه های اقتصادی امپریالیسم، همچنین زمینه تاریخی جنگ سرد را بررسی نمودیم که مجاهدین را بقدرت نشانده، این مقاله آناتومی جنگ نیابتی و کمپین دروغ رسانه ای را پیگیری می‌کند، که قلب و لب کلام بی‌ثبات سازی افغانستان بودند و هستند. این‌ها نیز بخش بزرگی از این واقعیت هستند که چرا از سوی «چپ» غربی مقدار کمی یاهیچ مخالفتی نسبت به مجاهدین نشد، و از ادامه بی عملی آن‌ها نمی‌توان صحبت کرد، مگر این‌که درباره زیبگنو برژینسکی بحث نمود. ما همچنین نگاهی می‌اندازیم به آنچه که منجر به تخریب شوروی شد و چگونه فروپاشی آن بطور قابل توجهی بر جمهوری دمکراتیک افغانستان و دیگر بخش‌های جهان اثر گذاشت. آمریکا اکنون برای چهار دهه در جنگ در افغانستان بوده است، و در ۳ ژوئیه ۲۰۱۹ به ۴۰ سالگی خود می‌رسد.

ریشه «شورش میانه رو»

یکی از بازی‌کنان کلیدی ضدشوروی، و پروژه رژیم چنج علیه افغانستان برهبری آمریکا، اوسامه بن لادن (۲۹)، میلیونر متولد سعودی از خانواده ای متمول، و با قدرت و مالک یک شرکت ساختمانی سعودی بود که رابطه نزدیکی با خانواده سلطنتی سعودی داشت.

قبل از این‌که اوسامه بن لادن به عنوان «دیو و لولوی» آمریکا شناخته شود، مسئول جمع آوری کمک مالی (۳۰) برای شورشیان مجاهدین بود، که در روند و کار در همکاری و هم‌آهنگی با اطلاعات سعودی (که به عنوان رابط بین جنگ‌جویان و سیا کار می‌کرد)، چندین بنیاد و خیریه ایجاد کرد. حتی روزنامه نگار معروف، رابرت فیسک برای بن لادن یک مقاله درخشان در *اندیپندنت* در گزارش سال ۱۹۹۳ نوشت، و به او «مبارز صلح» (۳۱) و بشردوست لقب داد. بن لادن همچنین برای مجاهدین «جهادی» استخدام کرد و از سیا آموزش‌های امنیتی دریافت نموده است. و در سال ۱۹۸۹، همان سالی که پرسنل شوروی از افغانستان خارج شد، بن لادن با شماری از جنگ‌جویانی که برای مجاهدین استخدام کرده بود، سازمان تروریستی القاعده (۳۲) را تأسیس کرد. اگرچه حزب دمکراتیک خلق افغانستان قبلاً سرنگون گشته، و اتحاد جماهیر شوروی هم نیز تخریب شده بود، اما بن لادن همچنان رابطه خود را با سیا و ناتو حفظ کرد، و از اواسط تا اواخر سال ۱۹۹۰ (۳۳) با آن‌ها همکاری می‌کرد که برای تجزیه طلبان شبه نظامی بوسنی و ارتش آزادی‌بخش کوزوو (ک ال ای) جهت نابودی و تخریب یوگسلاوی کمک ارائه دهد.

آمریکا سرانجام بن لادن را قربانی حملات تروریستی سال ۲۰۰۱ در آمریکا کرد، در حالی‌که هنوز روابط با خانواده وی را حفظ نمود. آمریکا با ارائه سلاح، آموزش و کمک مالی به القاعده و وابستگانش (که توسط رسانه های غربی با بسته بندی جدید به عنوان «شورشیان میانه رو» نام‌گذاری شدند)، پروژه رژیم چنج اخیرتر خود را علیه سوریه در سال ۲۰۱۱ شروع کرد.

مجاهدین نه فقط القاعده را ایجاد کردند، بلکه نمونه ای برای عملیات رژیم چنج آمریکا تنظیم کردند که در سال‌های بعد علیه دولت‌های ضدامپریالیستی لیبی و سوریه بکار گرفته شد.



پریزیدنت رونالد ریگان در کاخ سفید از جنگجویان مجاهدین پذیرایی می‌کند.

با پایان دوره جنگ‌های جهانی (حداقل تا این لحظه)، استفاده آمریکا از شبه نظامیان محلی، گروه‌های تروریستی، و یا نیروهای مسلح رژیم‌های کمپرادور جهت جنگ علیه کشورهای هدف قرار گرفته توسط منافع سرمایه آمریکا بطور فزاینده‌ای عادی گشته است. چرا استفاده از نیروهای نیابتی؟ همان‌گونه که ویتنی وب توضیح می‌دهد (۳۴)، برای این‌که یک نیروی نیابتی «یک ابزار سیاسی مطمئن جهت حفاظت از مقاصد ژئوپولیتیک آمریکا در خارج از کشور است.»

استفاده از جنگ نیابتی به عنوان نوعی از افزار پروژه قدرت، در درجه اول و مهمتر از همه، مقرون به صرفه است، زیرا که مزدوران محلی یا گروه‌های تروریستی مانند القاعده، بجای پرسنل آمریکایی در جاهایی مانند لیبی و سوریه، بار جنگ و تلفات را بدوش می‌کشند. برای مثال، هزینه بسیار کمتری (۳۵) به شبه نظامیان محلی، باندها، سندیکاهای جنایت‌کار، گروه‌های تروریستی و دیگر نیروهای ارتجاعی پرداخت می‌شود که همان عملیات نظامی را مانند پرسنل آمریکایی انجام دهند. بعلاوه، با ظهور سلاح‌های هسته‌ای، این برای قدرت‌های جهانی خیلی خطرناک تر می‌شود که به جنگ مستقیم با یکدیگر بروند - اگر اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا این چنین مستقیماً بایکدیگر می‌جنگیدند، تهدید «تخریب مطمئن متقابل»، و به احتمال زیاد آسیب فوری و فاجعه آمیز برای جمعیت و اقتصاد و استاندارد زندگی هر دوطرف وجود داشت، چیزی که هیچ‌کدام از طرفین علاقه‌ای به ریسک آن نداشت، حتی اگر هدف نهایی امپریالیسم آمریکا، نابودی اتحاد جماهیر شوروی بود.

و بنابراین، آمریکا مایل بود که از هر ابزار ضروری دیگری جهت تضعیف اتحاد جماهیر شوروی و حفاظت از منافع خود استفاده کند، که این شامل حذف جمهوری دمکراتیک افغانستان می‌شد، که حتی نه نیت و نه ابزار راه اندازی یک حمله نظامی را در خاک آمریکا داشت. در همین حال، اتحاد جماهیر شوروی ابزارهای تولید مقدار قابل توجهی از عرضه سلاح‌های مدرن، از جمله تسلیحات بازدارنده هسته‌ای را داشت، که علیه تهدید موثق آمریکا مقابله نماید.

حمله به اتحاد جماهیر شوروی با موشک‌های هسته‌ای، چالش بزرگی برای آمریکا بود، زیرا که منجر به مقابله به مثل منکوب کننده اتحاد جماهیر شوروی می‌شد. جهت جلوگیری از این مشکل، و برای اطمینان حاصل کردن از تخریب اتحاد جماهیر شوروی، و در عین حال حفاظت از آمریکا از تخریب مشابه، سیا بر روی روش‌های غیرمتعارفی تکیه نمود که قبلاً بعنوان بخشی از جنگ‌های مرسوم استفاده نمی‌کرد، مانند سرمایه‌گذاری بر نیروهای نیابتی، که همزمان نفوذ اقتصادی و فرهنگی را در حوزه داخلی آمریکا و صحنه بین المللی اداره می‌کرد.

بعلاوه، جنگ(های) نیابتی کنترل افکار عمومی را امکان‌پذیر می‌سازد، و این به دولت آمریکا اجازه می‌دهد که از نظارت عمومی و سوالات درباره مجوز قانونی برای آغاز جنگ فرار کند. با مخالفت عموم که ضرورتاً تحت کنترل است، لازم نیست که رضایت برای جنگ‌ها برهبری آمریکا گرفته شود، بویژه زمانی که ارتش آمریکا از «پشت صحنه»(۳۶) آن‌ها را اداره می‌کند و دخالت آن کمتر آشکار است. در واقع، اعتراضات علیه جنگ ویتنام در آمریکا و دیگر کشورهای غربی، شاهد اعتصاب‌های توده ای بود.

و در حالی که تجاوز آمریکا در ویتنام تا اندازه کمی درگیر جنگ نیابتی بود، اما باز هم بیش‌تر با «اعزام پرسنل نظامی» جنگید، که بسیار شبیه تجاوز مجدد برهبری آمریکا علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱، و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. در مقابل، حمله آمریکا به افغانستان در سال ۱۹۷۹، هیچ اعتراض و یا اعتراض کمی به همراه داشت. مجاهدین حتی از بخش‌های وسیعی از «چپ» غربی حمایت گرفت که به کمپین جریان اصلی رسانه‌های غربی به اهریمن سازی از حزب دمکراتیک خلق افغانستان پیوسته بودند. یک کمپین تبلیغاتی بی‌رحم امپریالیستی که در سالهای بعد و طی جنگ‌های آمریکا علیه لیبی و سوریه تکرار شد، با این تفاوت که رسانه‌های اجتماعی در آن زمان حمله اولیه به افغانستان هنوز برجسته نبودند. این به سؤال بعدی منجر می‌شود: که چرا آمریکا برخی از ارتجاعی‌ترین نیروهای اجتماعی خارج از کشور را استخدام کرد، که بسیاری از آن‌ها نماینده عقب ماندگی کامل بودند؟

در افغانستان، چنین نیروهایی در مأموریت خود جهت سرنگونی دولت مدرن حزب دمکراتیک خلق افغانستان ثابت کردند که برای آمریکا مفیدند، بویژه زمانی که آرزوهای ضد مدرنیته آن‌ها با سیاست خارجی آمریکا در هم پیچیده شده بود؛ این نیروهای فوق‌ارتجاعی همچنان تا به امروز توسط آمریکا بکار گرفته می‌شوند. در واقع، جنگ طولانی علیه افغانستان با جنگ طولانی علیه سوریه دارای اشتراکات بسیار چشم‌گیری است، با زمینه مشترک امپریالیسم آمریکا در همکاری با افراط‌گرایان خشونت‌آمیز سنی جهت سرنگونی دولت‌های سکولار، ملی‌گرا و ضد امپریالیست این دو کشور که در «بلوک شوروی» سابق بوده‌اند.

و بسیار شبیه حزب دمکراتیک خلق افغانستان، دولت کنونی و بلندمدت حزب سوسیالیست عرب بعث در سوریه گام‌های بسیار زیادی به سوی دست یافتن به آزادی ملی و توسعه اقتصادی برداشته است، که عبارتند از: گرفتن زمین از خانواده‌های اشرافی (که اکثریتی از آن‌ها مسلمانان سنی بودند، در حالی که مسلمانان شیعه بویژه علوی‌ها، بطور سنتی به طبقات پائین جامعه تعلق دارند، که در سوریه قبل از بعثی‌ها با آن‌ها به عنوان شهروند درجه دو رفتار می‌شد)، که آن‌را مجدداً توزیع و ملی نمود. استفاده از ذخایر نفت و گاز سوریه برای مدرنیزاسیون کشور به نفع جمعیت آن و حمایت از حقوق زنان، بخش مهمی از ستون‌های (حکومت) بعثی سوریه است.

برخی از این ارباب‌های اشرافی، درست مانند هم‌تایان افغانستانی خود، باخسونت و اکنش نشان دادند و به اخوان المسلمین پیوستند که، با حمایت سیا، اقدامات تروریستی و قساوت‌های دیگر را در حما مرتکب شدند، برای این‌که آن‌ها جهت سرنگونی دولت حافظ الاسد در سال ۱۹۸۲ شکست خوردند.

شباهت بین این دو بیش‌تر با این واقعیت مستحکم می‌شود که این مجاهدین بودند که از آن القاعده پدید آمد؛ هر دو از ایدئولوژی و هابی‌الهام گرفته‌اند و یکی از سرمایه‌گذاران اصلی آن‌ها پادشاهی عربستان سعودی (همچنین اسرائیل، یک قدرت امپریالیستی منطقه‌ای و متحد کلیدی آمریکا) است. در هر مورد، این نیروهای الهام گرفته از ایدئولوژی و هابی‌شدیداً مخالف مدرنیزاسیون و توسعه هستند، و ترجیح می‌دهند که بخش بزرگی از جمعیت را فقیر نگاهدارند، در حالی که بدنبال جای‌گزینی حزب دمکراتیک خلق افغانستان و بعثی‌ها با بنیادگرایان سنی، ضد شیعه، خودکامگان مذهبی- و بعبارت دیگر، رژیم‌هایی همانند به سعودی هستند.

نیروهای ارتجاعی ابزارهای مفیدی در پروژه‌های ضد کمونیستی و کمپین بی‌ثبات سازی سیا علیه دولت‌های مستقل ملی گرا هستند، زیرا که موضع این گروه‌های ضد مدرنیته، عاملی تهییجی در تلاش‌های آن‌ها جهت تخریب توسعه اقتصادی است، که منجر به تضمین محیطی مطلوب برای منافع سرمایه آمریکا می‌شود. و این موضع آن‌ها نیز کمک می‌کند که این گروه‌ها از قبل، دولت‌های حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حزب بعث سوریه را بعنوان «دشمن بزرگ» خود ببینند، و بدین ترتیب علیه آن‌ها تا سرحد مرگ بجنگند و متوسل به اقدامات تروریستی علیه شهروندان غیر نظامی کشورهای مربوطه گردند.

زیگنو برژینسکی در مصاحبه سال ۱۹۹۸ بالی‌نوئل اوبزرواتور در پاسخ به سؤال زیر اظهار داشت:

سئوال: آیا شما پشیمان نیستید که از بنیادگرایان اسلامی حمایت کردید و به تروریست‌های آینده تسلیحات و مشاوره دادید؟

برژینسکی: چه چیزی برای تاریخ جهان مهم‌ترین است؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ تعدادی مسلمانان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

یکبار دیگر، برژینسکی روشن ساخت که افراط‌گرایی مذهبی جنگ‌جویان مجاهدین برای واکنش مسئله‌ای نیست، زیرا که ارزش سیاسی واقعی در نابودی حزب دمکراتیک خلق افغانستان و پایان دادن به نفوذ شوروی در خاورمیانه بزرگ بود، که به آمریکا اجازه می‌دهد براحتی به ثروت کشورهای منطقه دسترسی داشته باشد و آن‌ها را غارت نماید. و به منظور توجیه مداخله امپریالیستی در افغانستان، همچنین جهت مبهم کردن ذات واقعی جنگ‌جویان مجاهدین، مداخله باید با یک کمپین رسانه‌ای جامع همراه باشد. دولت ریگان - که بخوبی می‌دانست رسانه‌های جریان اصلی آمریکا دارای نفوذ بین‌المللی هستند - جنگی را ادامه داد که دولت کارتر شروع کرد و آنرا بعنوان فرصتی جهت «ارتقاء» تبلیغات داخلی برای جنگ دید، بویژه که در آن‌زمان هنوز عموم مردم آمریکا تا اندازه زیادی منتقد جنگ ویتنام بودند.

بخشی از کمپین تبلیغات امپریالیستی این بود که هرکسی که آزادانه جرأت می‌کرد از مجاهدین انتقاد کند، تحت ترور شخصیت قرار میرفت و بطور تحقیرآمیزی برچسب «استالینیست» یا «مدافع شوروی» می‌خورد، مشابه برچسب‌هایی مانند «عامل روس» یا «اسدیست - حامی اسد» که امروزه بعنوان توهین علیه کسانی بکار می‌رود که علیه حمایت آمریکا از تروریسم در سوریه صحبت کند.

همچنین استراتژی‌های بازیابی دقیقی ساخته بودند، بویژه برای اوسامه بن لادن و مزدوران مجاهدین، که «جنگ‌جویان آزادی‌خواه انقلابی» خوانده می‌شدند، و در رسانه‌های غربی از آن‌ها «جنگ‌جویان مقدس» عجیب و غریب و خیالی می‌ساختند؛ بدین ترتیب، حتی به مزدوران مجاهدین در پایان فیلم هالیوودی *رامبو ۳* یک کارت هدیه اختصاصی دادند، به این شرح که: «این فیلم به جنگ‌جویان شجاع مجاهدین افغانستان» تقدیم شده است؛ خود فیلم با تصویری خیالی ساخته شده بود، به طوری که جنگ‌جویان مجاهدین را به عنوان قهرمانان بتصویر می‌کشید، در حالی که اتحاد جماهیر شوروی و حزب دمکراتیک خلق افغانستان را ارازل و اوباش نشان می‌داد. منشور فیلم *رامبو* بواسطه مجسم کردن ویتنامی‌ها به عنوان «وحشی» و بعنوان متجاوز در جنگ آمریکا علیه ویتنام کاملاً شناخته شده است، زیرا که نقض آشکار حقیقت (۳۷) است.

فیلم تخریبی پر فروش هالیوود جهت دل‌پذیر ساختن مجاهدین به مخاطبان غربی، مانند تبلیغات آشکار ضد شوروی برای امپریالیسم آمریکا میلیون‌ها بیننده را با یکی از بزرگ‌ترین کمپین‌های بازاریابی فیلم (۳۸) دوران بخود جلب کرد. اگرچه از نظر محتوا، فیلم‌ها براحتی فروش می‌روند، بدین دلیل که آن‌ها به احساسات بیننده بازی می‌کند و، همان‌گونه که مایکل پارتنتی در کتاب خود، *حقایق کثیف* نقل می‌کند، «صنعت سینما صرفاً به مردم چیزی را که می‌خواهند، نمی‌دهد؛ بلکه مشغول ساختن، خواسته آن‌هاست»، (ص ۱۱۱). ممکن است که رامبو ۳ نتوانسته باشد تعداد زیادی از تماشاگران را بخود جلب کرده باشد (۳۹)، اما هنوز دومین فیلم تجاری موفق در مجموعه فیلم‌های رامبو بود، که مجموعاً ۱۸۹،۰۱۵،۶۱۱ دلار (۴۰) در باجه بلیط فروشی سینما درآمد داشته باشد.

تولید فیلم‌های تبلیغاتی برای جنگ چیز تازه‌ای نیست و برای مدت‌های طولانی یکی از اقلام اصلی صنعت هالیوود بوده است، که در خدمت منافع سرمایه‌داری و امپریالیستی می‌باشد. اما، از آنجایی که فیلم‌های پر فروش یکی از رایج‌ترین دست‌رسی و توزیع اشکال رسانه‌ها است، بسته‌بندی مجدد مجاهدین با مجوز در فیلم محبوب، به آسانی یکی از بهترین راه‌ها (البته به شکل بدبینانه) جهت توجیه جنگ، حفظ روایت ساخته شده آمریکایی (۴۱) و تقویت کمپین اهریمن‌سازی علیه روسیه شوروی و جمهوری دمکراتیک افغانستان بود. اکنون، خارج از سینما، اخبار سی‌بی‌اس‌ان تا آنجا پیش رفت که فیلم نبرد جعلی را بمنظور کمک به ماندگاری این افسانه که مزدوران مجاهدین «مبارزان آزادی‌خواه» بوده‌اند را پخش کرد؛ روزنامه‌نگاران آمریکایی، پل فیتزجرالد و الیزابت گولد، اگرچه قاطعانه علیه اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش تبعیض قائل شدند، اما این نیرنگ را در آن کانال خبری که شرکت داشتند، مستند ساختند. از نظر جنگ نیابتی، این‌ها فقط برخی از راه‌های بکارگرفته شده جهت جلوگیری از حقیقت است که جنگ برهبری آمریکا بود.



این فیلم به جنگجویان مجاهد شجاع افغانستان تقدیم شده است
 کارت اهداء شده همان‌گونه که در واقع در پایان فیلم رامبو ۳ ظاهر شد.

در افغانستان، نیروهای نیابتی پوشش مناسبی ارائه دادند، برای این‌که آن‌ها توجه را از این واقعیت دور می‌کردند که امپریالیسم آمریکا دلیل اصلی جنگ بود. شورشیان همچنین کمک کردند که جهت پیش‌برد اهداف سیاست خارجی آمریکا، از حزب دمکراتیک خلق افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی اهریمن سازی کنند، همه این‌ها در حالی بود که نیروهای نیابتی اکثریت مبارزات فیزیکی را به جای ارتش آمریکا انجام می‌دادند. بطور کلی، عدم توجه به این واقعیت که این آمریکا بود که همیشه «طناب را می‌کشید»، و استفاده از نیروهای نیابتی به واشنگتن کمک می‌کرد که احتمال انکار (۴۲) روابط خود را با چنین گروه‌هایی را حفظ کند. اگر هرکدام از این شورشیان برای واشنگتن به یک بدهی تبدیل بشود، همان‌گونه که به سر طالبان آمد، آن‌ها را می‌توان به آسانی رها کرد و با احزاب دیگر جای‌گزین نمود، و این در حالی‌که سیاست خارجی آمریکا مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

باند‌های جنایت‌کار و نیروهای شبه نظامی (۴۳) برای سیاست خارجی آمریکا ایده آل و ابزار مناسبی هستند. با حاکمیت جنگ‌سالاران و بی‌ثباتی (یعنی خسارت به زیربنا، صنعت زدایی، و سقوط جامعه) که متعاقب سرنگونی حزب دمکراتیک خلق افغانستان روی داد، استاندارد زندگی مردم افغانستان بشدت کاهش یافت، و منجر به مهاجرت جمعی شد و همه افغانستان را نسبت به مداخله بیش‌تر نظامی آمریکا آسیب پذیرتر ساخت – که این‌هم سرانجام در سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد.

زیبگنو برژینسکی: پدرخوانده انقلاب های رنگی و جنگ‌های نیابتی، معمار مجاهدین

برژینسکی شخصیت کلیدی سیاست خارجی آمریکا داشت، و در شورای روابط خارجی بسیار تأثیر گذار بود. اگرچه که دیگر دیپلمات آمریکایی لهستانی الاصل و متخصص سیاسی، مشاور امنیت ملی تحت ریاست رونالد ریگان نبود، اما هنوز همچنان نقش برجسته‌ای در اجرای اهداف سیاست خارجی آمریکا، و در تقویت انحصار جهانی واشنگتن بازی می‌کرد. استراتژی ایدئولوگ لیبرال جنگ سرد عبارت بود از استفاده سیاست بی‌ثبات سازی و تغییر رژیم کشورهای که دولت‌هایشان فعالانه علیه واشنگتن مقاومت می‌کردند. چنین است میراث برژینسکی، که استراتژی او تأمین ارتجاعی‌ترین نیروهای ضددولتی جهت تحریک آشوب و بی‌ثباتی بوده است، در حالی‌که مرتجعین را به عنوان «مبارزان آزادیخواه» ترویج می‌داد، و اکنون یکی از قدیمی‌ترین اجزاء اساسی امپریالیسم آمریکاست.

چگونه بود کمپین تبلیغاتی تجاوزکارانه‌ای که مزدوران مجاهدین را به عنوان «جنگجویان آزادی‌خواه» ارتقاء داد، و قادر شد حمایت بسیاری از «چپ» های غربی را که قبلاً مخالف جنگ ویتنام بودند، برای تجاوز علیه دولت سابق جمهوری دمکراتیک افغانستان کسب کند؟

این امر از طریق استفاده از برنامه‌های «قدرت نرم» سیما صورت گرفت، زیرا که ضرورت داشت که عقاید چپ در روند انتقال سیاست خارجی و داخلی آمریکا نیز کنترل و دست‌کاری شود.

برژینسکی، استاد هنر در هدف گرفتن روشن‌فکران و تأثیر پذیرفتن جوانان بود، که آن‌ها را حامی سیاست خارجی آمریکا سازد، و تعداد قابل توجهی از مردم را در حمایت از جنگ‌ها برهبری آمریکا گمراه گرداند.

سیا، پول را در برنامه هایی سرمایه گذاری می کرد که در محوطه دانشگاه استفاده می شد، که به «فعالان چپ‌گرای رادیکال» و فرهنگیان (همچنین هنرمندان و نویسندگان) ضدشوروی در گسترش تبلیغات امپریالیستی زیر پوشش زبان مبهمی که «چپ» بنظر می آمد کمک کند، اما بیشتر ظاهر «روحیه جمعی»، «بشردوستانه»، «عدالت اجتماعی»، «آزاداندیش» را داشت.

غربی ها، اما بویژه آمریکایی ها، در دانشگاه ها نیز «تئوری سرکوب» یا «تئوری حق ویژه» پسامدرنیته را به دانش‌جویان درس می دادند، که در ماهیت خود ضدمارکسیستی و ضدعلمی بود. از همه مهم‌تر، این نفوذ پسامدرنیته جهت منحرف کردن افکار از مبارزه طبقاتی بود، که کمک کند هر شکلی از همبستگی را از مبارزات ضدامپریالیستی دور سازد، و خصومت کینه جویانه ای را نسبت به اتحاد جماهیر شوروی در میان دانش‌جویان و هرکسی با تمایلات «چپ» پرورش دهند.

از این رو، پدیده سیاست‌های هویتی همچنان امروز بلای چپ غربی است، که قدرتش بطور مؤثری تا دهه ۱۹۷۰ حنثی شد. نه تنها این، بلکه همان‌گونه که گوینز در کتاب خود، *میهن پرستان، خائنان و امپراتوری، داستان مبارزات کره ای ها برای آزادی* را نقل می کند:

«دانشگاه‌های آمریکا افراد باهوش را از خارج کشور استخدام می کند، ایدئولوژی و ارزش های امپریالیسم آمریکا را بتدریج در آن‌ها تزریق می کند، و آن‌ها را به مدارک تحصیلی مجهز می سازد که موقعیت های سیاسی مهم را در کشورهای خود پیاده کنند. بدین ترتیب، اهداف امپریالیسم آمریکا به طور غیرمستقیم در ساخت تصمیم سیاسی دیگر کشورها منتقل می شوند.» (صص. ۵۲-۵۳)

و بنابراین، آمریکا آژانس‌ها و اندیش‌کده هایی مانند بنیاد ملی برای دموکراسی (ان ای بی دی) دارد که درخواست علمی دارد و بطور فعال در انتخابات خارج از کشور - یعنی، در کشورهایی که اهداف سیاست خارجی آمریکا هستند، مداخله می کند. بنیاد ملی برای دموکراسی در سال ۱۹۸۳ توسط ریگان و با رهبری سیا تأسیس شد، که آژانس در بسیج کودتاها و پرداخت به «مخالفان» در پروژه های رژیم چنج برهبری آمریکا کمک می کند، مانند تلاش شکست خورده سال ۲۰۰۲ علیه هوگو چاوز در ونزوئلا، همچنین کمک به ایجاد کمپین تهاجمی رسانه ای که از کشورهای هدف، دیو می سازد. مثال دیگری از این «قدرت نرم» تاکتیک بسیج «مخالفان» برهبری آمریکا در کشورهای هدف قرار گرفته، ساخت تعدادی از مدارس (۴۴) توسط بنیادگرایان اسلامی سنی است که توسط سیا تضمین شده و بوسیله مبلغان مذهبی و هابی از عربستان سعودی در افغانستان راه اندازی شده اند - که در دهه ۱۹۸۰ در شمار زیادی شروع به ظهور نمودند و در طی این دهه به بیش از ۳۹ هزار عدد رسیدند.

مؤسسات آموزش دولتی افغانستان تا قبل از سقوط کابل تا سال ۱۹۹۲ عمدتاً سکولار بودند؛ این مدارس در تضاد مستقیم، ایدئولوژیک و روشن‌فکری نسبت به مؤسسات آموزشی موجود بودند. مدارس به عنوان مراکز شستشوی مغزی فرقه مذهبی (مکتب آئین دینی) عمل می کردند و ضرورتاً عملیات روان شناسی مخفی سیا بودند که در نظر داشتند الهام‌بخش تفرقه و بسیج زدایی نسل جوان‌تر افغانستان در مقابل حملات امپریالیستی باشند، تا این‌که با مقاومت ملی گسترده برهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان علیه امپریالیسم متحد نشوند.

اعضای مؤسس بنیاد ملی برای دموکراسی شامل ایدئولوگ های جنگ سرد بود که عبارت بودند از خود برژینسکی، همچنین تروتسکیست‌ها، که عرضه کننده تهمت های بی پایان علیه اتحاد جماهیر شوروی بودند. عمدتاً تحت این آژانس با رهبری برژینسکی بود که آمریکا هنرمندان، دانشگاهیان، و نویسندگانی را تولید نمود که خودشان را بعنوان «چپ رادیکال» معرفی می کردند و به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای هم‌تراز با او تهمت می زدند - که همه بخشی از روند سرنگونی و مطیع ساختن آن کشورها به بنیادگرایی بازار آزاد آمریکا بود.

با برژینسکی که استاد هنر تشویق سیاست‌های پسامدرنیته و هویت در میان چپ غربی جهت تضعیف آن بود، آمریکا نه فقط توان نظامی و اقتصادی را در کنار خود داشت، بلکه همچنین دارای ابزار ایدئولوژی بسیار ماهر در کمک به دست بالا را داشتن در جنگ‌های تبلیغاتی بود.

طرح «قدرت نرم» در پنهان کردن وحشی‌گری امپریالیسم آمریکا و همچنین مخفی کردن استثمار کشورهای فقیر بسیار مؤثر بود. بازاریابی برای مزدوران مجاهدین بعنوان «مبارزان صلح»، اما اهریمن سازی از حزب دموکراتیک خلق افغانستان و منسوب کردن کمک شوروی بعنوان «تعرض» یا «تجاوز»، نشان‌دهنده آغاز استفاده منظم از بهانه های «بشردوستانه» جهت مداخلات امپریالیستی بود.

بنابراین، حمله علیه افغانستان در دوران جنگ سرد بعنوان الگویی جهت پروژه های رژیم چنج برهیری ناتو علیه یوگسلاوی، لیبی، و سوریه مشاهده می‌شود، که نه فقط شامل استفاده از نیروهای نیابتی مورد حمایت آمریکا بود، بلکه همچنین در کمپین های تبلیغاتی تهاجمی علیه کشورهای هدف، بهانه های «بشردوستانه» ارائه شده است.

بهرحال، این سال ۲۰۰۲ بود که نماینده سازمان ملل آن موقع آمریکا، سامانتا پاور، همچنین چندین نماینده وابسته به آمریکا، سازمان ملل را رسماً بسوی تصویب دکترین «مسئولیت جهت حفاظت» (آر ۲ پی) در منشور هل دهد - که در تضاد مستقیم با قانونی است که نقض حاکمیت ملی را بعنوان یک جرم برسمیت می‌شناسد.

پذیرفتن دکترین «مسئولیت جهت حفاظت» با بمباران هوایی ۷۸ روزه (۴۵) غیرمشروع یوگسلاوی توسط ناتو از ۲۴ مارس تا ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹ تولد یافت. و اگرچه طرحها جهت تخریب یوگسلاوی به سال ۱۹۸۴ برمی‌گردد، اما این در دهه ۱۹۹۰ بود که ناتو آشکارا مداخله کرد (۴۶) - که با تهاجم عربان تر- با تأمین مالی و حمایت از نیروهای شبه نظامی تجزیه طلب در بوسنی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ شروع شد. سپس این تخریب یوگسلاوی را با بالکانیزه کردن استان کوزوو (۴۷) در صربستان محکم کرد.

علاوه بر استفاده از گروه‌های تروریستی و شبه نظامی بعنوان نیروهای نیابتی که توسط سیا آموزش و تأمین مالی شدند، یکی دیگر از ویژگی های کلیدی این مداخله «بشردوستانه» کمپین های اهریمن سازی مداوم علیه صرب ها بود، که در مرکز تبلیغات شریک جنگی رسانه های غربی قرار داشتند - که معادل تهمت و توهین بودند - جایی که ادعا می‌کردند که صرب ها علیه قوم آلبانیایی «مرتکب نسل کشی» (۴۸) شده اند. از آنجایی که هیچ‌گونه تأیید یا حمایتی از سوی شورای امنیت سازمان ملل نشده بود، کمپین بمباران ناتو غیرمشروع (۴۹) بود.

یکبار دیگر در طول کمپین برهیری آمریکا علیه یوگسلاوی، برژینسکی، مشاور امنیت ملی نبود. اما با این حال، او بعنوان عضوی از شورای روابط خارجی، سازمان خصوصی و اطاق فکر وال استریت همچنان نفوذ داشت. شورای روابط خارجی آمریکا با شرکت های غیردولتی بسیار بانفوذی در هم پیچیده شده است که ذاتاً بلندگوهای تبلیغاتی سیاست خارجی آمریکا هستند، مانند دیده بان حقوق بشر، که داستان‌هایی واهی از جنایات را جعل کرده و ادعا شده که توسط کشورهای صورت گرفته که هدف امپریالیسم آمریکا قرار گرفته اند.

روشن است که نه با تخریب جمهوری دموکراتیک سابق افغانستان، و نه با انحلال اتحاد جماهیر شوروی، تجاوز تمام عیار امپریالیستی آمریکا پایان نیافته است. سال‌های پس از جنگ سرد، ادامه تلاش امپریالیسم آمریکا برای کسب حوزه های نفوذ و سلطه جهانی بیش‌تر بود؛ این سال‌ها نیز تقلاً جهت کسب آنچه بود که از «بلوک شوروی» سابق و پیمان ورشو باقی مانده بود. تخریب یوگسلاوی، بطور نمادین بیان‌گر، «آخرین میخ بر تابوت» هر آنچه بود که از «نفوذ شوروی» در اروپای شرقی باقی مانده بود.

سقوط اتحاد جماهیر شوروی و مسئله «دام افغانستان»



از چپ به راست: ببرک کارمل، رئیس جمهور سابق افغانستان، و رهبر سابق شوروی لئونید برژنف. ببرک کارمل حدود همان زمان (دسامبر ۱۹۷۹) که رئیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان شد، از مسکو تقاضای مداخله نمود تا به افغانستان که در محاصره بود، کمک نماید.

خرابکاری و متعاقباً انحلال اتحاد جماهیر شوروی به این معنا بود که تنها یک هژمون جهانی باقی بماند، که آن هم آمریکا باشد. تا سال ۱۹۸۹، اتحاد جماهیر شوروی مانعی بود که آمریکا نتواند یک مداخله نظامی قوی تر در افغانستان، همچنین در آسیای مرکزی و جنوبی بر راه بیاندازد. در حالی که شوروی نیروهایش را خارج می‌کرد، این باعث نشد که کابل بلافاصله شکست بخورد، زیرا که نیروهای دولتی حزب دمکراتیک خلق افغانستان همچنان به مدت سه سال دیگر مبارزه کردند. تصمیم میخائیل گورباچف جهت خارج ساختن پرسنل شوروی، مسلماً برای سال‌های آینده تأثیرات مخربی (۵۰) بر افغانستان گذاشت. اگرچه کمک نظامی شوروی در سه سال آخر ریاست جمهوری نجیب الله وجود نداشت، اما افغانستان همچنان کمک‌های دیگری از اتحاد جماهیر شوروی دریافت می‌نمود، برخی از مشاوران نظامی شوروی (اما با توانایی محدود) همچنان باقی ماندند؛ علی‌رغم حداکثر مشکلات، و همراه با روحیه نسبتاً بالای ملت، این امر حداقل به دولت کمک کرد که فوراً سرنگون نشود. این امر انتظارات آمریکا، همچنین سیا و دولت اچ دبلیو بوش را که معتقد بود دولت نجیب الله بمحض خروج پرسنل شوروی سقوط خواهد کرد، بمبارزه طلبید. اما چیزی که واقعا به ارتش جمهوری دمکراتیک افغانستان صدمه زد، زمانی بود که اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ برچیده شد؛ تقریباً بمحض این که انحلال شوروی رخ داد و بوریس یلتسین (با حمایت آمریکا) ریاست جمهوری روسیه را بدست گرفت، کمک شوروی به افغانسان متوقف شد و نیروهای دولتی نتوانستند بیشتر مقاومت کنند و در قدرت بمانند. تجاوز آمریکا بدون کنترل باقی ماند، که تا به امروز افغانستان ثبات ژئوپولیتیکی بخود ندیده (۵۱) است. از آن زمان افغانستان تاکنون به اندازه زیادی به یک «کشور ناموفق» و فقیر تبدیل شده است که به عنوان زمینی جهت آموزش گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده عمل می‌کند. افغانستان همچنان به عنوان یک میدان جنگ مملو از آشوب بین جنگسالاران رقیب تقسیم شده است که شامل طالبان خلع ید شده و دولت دست‌نشانده آمریکاست که جای‌گزین طالبان‌ها شده است.

اما، همان‌گونه که قبلاً در بالا ذکر شد، «دام افغانستان» بخودی خود منجر به تخریب اتحاد جماهیر شوروی نشد. در همان مصاحبه با له نویل ابزواتور، برژینسکی این را در پاسخ به سؤال درباره سؤال تنظیم «دام» گفت:

سؤال: علی‌رغم این خطر، شما حامی این عمل پنهان بودید. اما شاید خودتان خواهان این ورود شوروی به جنگ و بدنبال تحریک آن بودید؟

پاسخ [برژینسکی]: این کاملاً درست نیست. ما روس‌ها را مجبور به مداخله نکردیم، اما ما آگاهانه این احتمال را که آن‌ها مداخله کنند، افزایش دادیم.



مانند کوبا و سوریه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اتحاد خوبی با جمهوری دمکراتیک افغانستان داشت، و کمک‌های دوجانبه ارائه داد، و شراکت داشت. پاسخ به تقاضای صریح کابل جهت کمک، انتخابی عمیق و آگاهانه توسط مسکو بود، و این فقط بگونه ای اتفاق افتاد که اکثریت افغانستان از آن استقبال کردند. دبیرکل آن زمان، لئونید برژنف، برای هرگونه اشتباهی که مرتکب شد، سزاوار انتقاد مناسبی است (که موضوع این مقاله نیست)، اما تصمیم مداخله سال ۱۹۷۹ به نیابت افغانستان علیه امپریالیسم آمریکا، یکی از آن اشتباهات نیست. این واقعیت دارد که مداخلات شوروی و آمریکا مداخلات نظامی بودند، اما تفاوت کلیدی آنست که آمریکا از نیروهای ارتجاعی بمنظور ایجاد سلطه استعماری خود حمایت نمود، که این خود در نقض آشکار حاکمیت افغانستان بود. همچنین، در نظر بگیرید که افغانستان تنها در سال ۱۹۷۳، فقط شش سال قبل از آغاز جنگ، شاه خود را برکنار نموده بود. ممکن‌ست که کشور

خیلی سریع بسوی صنعتی شدن و نوسازی شدن حرکت کرده باشد، اما تا سال ۱۹۷۹، زمان زیادی جهت گسترش کامل دفاع نظامی خود نبود.



تصویر: میخائیل گورباچف جایزه صلح نوبل را از جورج اچ دبلیو بوش در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۹ دریافت می‌کند. بسیاری از روس‌ها این ژست را بعنوان خیانت دیدند، درحالی‌که غرب آن را جشن گرفت، برای این‌که او در سیاست خارجی و اقتصادی به امپریالیسم آمریکا تسلیم شده بود، جایزه دریافت می‌کرد.

جنایات جنگی آمریکا: یک مرور تاریخی (۵۲)

جدا از این، شاید دقیق‌تر این باشد که گفته شود اتحاد جماهیر شوروی به علت انباشت شماری از عوامل درونی از هم پاشیده شد: یعنی، گام‌های تدریجی که سیاست خارجی آمریکا در طی سال‌ها، بویژه پس از مرگ برژنف و یوری اندروپوف، جهت فلج ساختن اقتصاد شوروی برداشته بود.

چگونگی پاسخ گورباچف در طی حملات برهبری آمریکا علیه افغانستان، قطعاً به تشدید شرایطی کمک کرد که منجر به انحلال شوروی شد. پس از مرگ برژنف و اندروپوف، اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی مختل گشت و در طی دهه ۱۹۸۰ لیبرالیزه شد. نه فقط این، بلکه دولت ریگان پس از آن‌که «تشنج زدایی» ساخته شده در دهه ۱۹۷۰ را زیر پا گذاشت، مسابقه تسلیحاتی را تشدید نمود. حتی قبل از سخنرانی تندوتیز، لفاظی و تشدید تحریک‌های ریگان علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، علائمی از فشار مسابقه تسلیحاتی در اواخر دهه ۱۹۷۰ بر اتحاد جماهیر شوروی دیده می‌شد. با این حال، علی‌رغم آسیب‌های اقتصادی، در طول اوج جنگ، عملیات مشترک سازمان‌دهی شده بین ارتش شوروی و ارتش افغانستان، شاهد موفقیت‌های قابل توجهی در عقب راندن مجاهدین بود، از جمله بسیاری از رهبران جهادی یا کشته شدند و یا به پاکستان فرار کردند. بنابراین، این اشتباه است که گفته شود مداخله در افغانستان به نیابت از مردم افغانستان «اتحاد جماهیر شوروی را نابود کرد».

گورباچف در تلاشی گمراه‌کننده و بی‌نهایت شکست خورده، جهت تحریک رشد سرعت اقتصادی، و پایان دادن به جنگ سرد، حمایت نظامی شوروی از متحدان را متوقف ساخت و به آمریکا که وعده «صلح» داده بود، متعهد به همکاری شد.

زمانی‌که گورباچف نئولیبرالیسم را پذیرفت و اجازه داد که درهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه‌داری جهان تحت سلطه آمریکا باز شود، اقتصاد شوروی از درون از هم پاشیده شد و اثرات آن توسط متحدان (شوروی) احساس شد. بعبارت دیگر، این (موقعیت) ناشی از تسلیم شدن به امپریالیسم آمریکا بود؛ و این امر نه تنها در افغانستان، بلکه همچنین در چندین کشور دیگر منجر به نتایج مصیبت‌باری شد. این کشورها عبارتند از: تخریب یوگسلاوی، هردو جنگ علیه عراق، و حمله سال ۲۰۱۱ ناتو به لیبی.

همچنین، اعضای پیمان ورشو در اروپای شرقی دیگر قادر نبودند که بطور مؤثر علیه انقلاب های رنگی تحت حمایت آمریکا مبارزه کند. برخی از کشورهای سابقاً عضو پیمان ورشو در نهایت بعنوان اعضای ناتو جذب شدند، مانند چکسلواکی که منحل شد و به دو کشور تقسیم گردید: جمهوری های چک و اسلواکی. بدون روسیه شوروی که قادر به کنترل باشد، آمریکا قادر شد که مجموعه ای از تهاجمات نامحدود را برای تقریباً دو دهه براه بیندازد.

گورباچف به علت تصمیم خود جهت خروج از مسابقه تسلیحاتی در کل، در تلاشی بیهوده بود که اتحاد جماهیر شوروی را به یک دمکراسی اجتماعی مشابه کشورهای شمال اروپا (اسکاندیناوی، فنلاند، ایسلند و جزایر فارو) دگرگون سازد. گورباچف با کاهش قابل توجهی از بودجه دفاعی، ارتش روسیه را از اثربخشی جنگی خود محروم ساخت، و در بخشی، به همین دلیل بود که آن‌ها مجبور به ترک (افغانستان) شدند. نه تنها این، بلکه آن امتیازات دیپلماتیک و نظامی به آمریکا هیچ سودی برای شوروی نداشت، زیرا که بحران اقتصادی روسیه در طول سال‌های یلتسین از این جهت بود. کافیست که گفته شود، در روسیه از سال‌های گورباچف و یلتسین بخوبی یاد نمی‌شود و بسیاری به گورباچف بعنوان خائن و عامل غرب نگاه می‌کنند که در سقوط اتحاد جماهیر شوروی کمک کرده است. در سال‌های اخیرتر، تلاش‌هایی صورت گرفته است که اقدامات گورباچف در ارتباط با افغانستان ارزیابی شود؛ این شامل ضدیت و تجدیدنظر با قطعنامه پیش‌نهادی وی می‌باشد که مداخله اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را «شرم آور» خوانده بود.

بطور خلاصه، افغانستان باعث تخریب اتحاد جماهیر شوروی نشد، حتی اگر نیاز به هزینه های نظامی زیادی داشته بود. بطور دقیق‌تر: این تصمیم عجولانه گورباچف بود که فوراً از اقتصاد برنامه ریزی شده شوروی به نفع اقتصاد بازار (آزاد) دست کشید تا آمریکا را تسکین دهد، که وعده دروغین داد که ناتو را به سمت شرق گسترش نمی‌دهد.

اگر یک «دام» واقعی وجود داشت، این بود و نقشی که گورباچف درست در دستان امپریالیسم آمریکا بازی کرد؛ و بنابراین، اتحاد جماهیر شوروی در نهایت ضربه ویران‌گر خود را از آمریکا دریافت نمود. نه از کشور کوچکی مانند افغانستان که همچنان بیش‌تر از اثرات حوادث گذشته رنج می‌برد.

برای سال‌های بسیار زیادی، اما بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا جهت تضعیف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تلاش‌های بی‌وقفه ای نمود، علاوه بر جنگ روانی که از طریق تبلیغات ضدشوروی و تهدیدهای نظامی علیه او و متحدانش راه اندازی کرد، بر اقتصاد او نیز فشار پشت فشار افزود.

اتحاد جماهیر شوروی علی‌رغم پیش‌رفت‌هایی که در گذشته داشت، اما اقتصادش هنوز به بزرگی اقتصاد آمریکا نبود. و بنابراین، اتحاد جماهیر شوروی بمنظور حفظ صلح با ناتو، انتخاب زیادی نداشت که درصد زیادی از تولید ناخالص داخلی خود را صرف ارتش و در کمک به متحدان خود کند، که شامل جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در جهان سوم بود، زیرا که امپریالیسم آمریکا تهدیدی بسیار واقعی و قابل توجه بود و می‌باشد. اگر شوروی هیچ پولی صرف ارتش نمی‌کرد، با احتمال زیاد نابودی اش خیلی زودتر اتفاق می‌افتاد. اما سرانجام، این تلاش‌های انباشته شده امپریالیسم آمریکا شرایطی را بوجود آورد که رهبری شوروی تحت گورباچف در قضاوت خود خطا نمود، و بجای این‌که علی‌رغم تهاجم با انعطاف پذیری عمل کند، عجولانه و سنجیده واکنش نشان داد.

لازم به تذکرست که جنگ جهانی دوم تأثیرات ژرفی بر رهبری شوروی – از جوزف استالین گرفته تا گورباچف داشت – زیرا حتی اگرچه ارتش سرخ در شکست نازی ها موفق شد، اما معذالک تخریب گسترده و فشار باورنکردنی بر اقتصاد شوروی گذاشت و در واقع، به زمان نیاز داشت که بهبود یابد. در ضمن، موقعیت جغرافیایی مناسب آمریکا، آنرا از صدمات مشابه و تخریب زیربنایی که در سراسر اروپا و آسیا متعاقب جنگ جهانی دوم دیده شد، دور نگاهداشت. این باعث شد که اقتصاد آمریکا خیلی زودتر بهبود یابد و زمان کافی به آن داد که سرانجام دلار آمریکا (۵۴) به عنوان ارز بین‌المللی توسعه یابد و ادعای تسلط بر اقتصاد جهان کند. بعلاوه، آمریکا دوسوم ذخایر طلای جهان را تا سال ۱۹۴۴ جهت کمک به حمایت از دلار جمع کرده بود؛ و حتی اگر مقدار زیادی از طلا را از دست می‌داد، هنوز هم با توسعه سیستم فیات قادر به حفظ برتری دلار جهت حمایت از ارز خود بود.

قابل درک است که اتحاد جماهیر شوروی به علت تخریبی که در طول جنگ جهانی دوم دیده بود، نمی‌خواست درگیر جنگ جهانی دیگری شود، و بدین دلیل بود که چندین بار تلاش نمود تا با آمریکا (قبل از تسلیم کامل گورباچف) به نوعی دیپلماسی (۵۵) نائل گردد. در عین حال، این قابل درک است که بدلیل تهدید جنگ هسته ای از طرف آمریکا، که بسیار مصیبت بارتر از حملات نظامی نازی ها علیه شوروی بود، زیرا که هیتلر زرادخانه هسته ای نداشت، حفظ دفاع نظامی برای شوروی مهم بود. این بخشی از شاهکار برجسته امپریالیسم آمریکا بود که در نهایت قادر شد امپریالیست‌های بریتانیا، فرانسه، آلمان و ژاپن را تحت الشعاع قرار دهد، که زیبگنو برژینسکی در کتاب خود، **شطرنج**

بزرگ: برتری آمریکا و اهرم های ژئوپولیتیکی خود: آمریکا تأسیسات نظامی بی‌نظیری دارد، که تاکنون دارای مؤثرترین دست‌آورد‌های جهانی بوده است، که به آمریکا اجازه داده می‌دهد که «در مسافت‌های دور نیرو بفرستد»، و کمک کند تا سلطه جهانی خود را تثبیت نماید و «اراده سیاسی» خود را تحمیل کند.

و آن چیزی که امپراتوری آمریکا را از امپراتوری‌های ژاپنی، بریتانیایی، و دیگر امپراتوری‌های اروپایی متمایز می‌سازد، اینست که یکی از پایگاه‌های ایدئولوژی آن، سلسله مراتب ساخته شده اجتماعی بین‌المللی ملت‌هاست، و نه نژادها، مانند دیگر امپراتوری‌های مذکور. این سلسله مراتب ساخته شده بین‌المللی ملل مؤثرترست، زیرا که نه فقط بمعنای توسعه طلبی بیش‌ترست، بلکه همچنین توانایی بیش‌تری جهت آزمون برتری و اولویت جهانی است.

گروه‌های وهابیت و سلفیست (۵۶)، بویژه بیش‌تر در آسیای مرکزی و خاورمیانه، همیشه جهت تقویت (۵۷) فرقه‌گرایی و نزاع توسط سیا بوجود آمده و سرپا نگه داشته شده‌اند، که جبهه توده‌ای، متحد و گسترده کشورها علیه امپریالیسم مقابله نماید. مثال **تفرقه بینداز و حکومت کن**، یک سنت قدیمی امپراتوری می‌باشد، بجز این که در دوران ما با ویژگی‌های نئولیبرال است.

بنابر این، مجاهدین علیه افغانستان را نباید به سادگی به عنون «دام افغانستان»، بلکه بیش‌تر بعنوان تسلیم به آمریکا و غارت آسیای مرکزی و غربی و نقطه عطفی (البته از نوع بدبینانه) دید، که در شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با منطقه برای چندین سال آینده است.

اگر چیزی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به آسیای مرکزی و غربی ثابت باقی‌مانده باشد، این شراکت استراتژیک آمریکا با استبداد نفتی عربستان سعودی است، که بعنوان مباشر آمریکا در حفاظت از منافع شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا عمل می‌کند، که بطور فعال در نابودی مقاومت عرب سکولار و ملی‌گرایی آسیای مرکزی علیه امپریالیسم به قدرت‌های غربی کمک می‌کند.

پادشاهی عربستان دوباره در سال ۲۰۱۱ توسط دولت آمریکا خوانده شد تا در فرمول تکراری تأمین مالی و تسلیح باصطلاح «شورشیان میانه‌رو» کمک نماید، که سوریه را بی‌ثبات سازد. یکبار دیگر، هدف نهایی این سرمایه‌گذاری اخیرتر امپریالیستی مهار روسیه است.

جنگ سرد ۲؟ نمایش برتری آمریکا

هیستری ضدروسیه امروز یادآور تبلیغات ضدشوروی دوران جنگ سرد است؛ درحالی‌که امروزه ضدکمونیسم موضوع مرکزی نیست، اما یک چیز مشابه باقی می‌ماند: این واقعیت که امپراتوری آمریکا (یکبار دیگر) نسبت به اپوزسیون خود در جهان با چالش‌های بزرگی مواجه است.

پس از اتمام سال‌های یلتسین، و تحت ریاست ولادیمیر پوتین، سرانجام اقتصاد روسیه بهبود یافت و بسوی یک اقتصاد کنترل‌شده (مقاومتی) حرکت کرد؛ و علاوه بر این، از دسته ناتو دور شد، که منجر به رابطه آنتاگونیست قدیمی با آمریکا گشت. روسیه همچنین تصمیم گرفته است که از روند جهانی پیروی کند و گام‌هایی بسوی کاهش وابستگی به دلار آمریکا (۵۸) بردارد، که بدون شک منبع رنجش طبقه سرمایه‌دار آمریکا شده است.

بنظر می‌رسد که جنگ جهانی سوم در آینده نزدیک بیش‌تر محتمل است، زیرا که آمریکا به مقابله نظامی علیه روسیه و، اخیرتر هم، چین نزدیک‌تر می‌شود. **تاریخ بنظر می‌رسد که خود را تکرار می‌کند.**

وقتی‌که دولت بشار اسد مسکو را برای کمک در جنگ علیه تروریست‌های تحت حمایت ناتو فراخواند، این موقعیت قطعاً یادآور زمانی بود که حزب دمکراتیک خلق افغانستان همین کار را سال‌ها پیش انجام داده بود. تاکنون، جمهوری عرب سوریه همچنان در برابر تلاش‌های بی‌ثبات‌کننده گروه‌های تروریستی وابسته به القاعده و ملیشای‌گرد به نیابت از آمریکا مقاومت نموده و مانند لیبی، یوگسلاوی، و افغانستان سقوط نکرده است.

اما چیزی که اغلب نادیده گرفته می‌شود، فرمول تکراری برژینسکی در تأمین مالی نیروهای بنیادگرای ارتجاعی و تبلیغ آن‌ها بعنوان «انقلابیون» به مخاطبان غربی است. این نیروهای ارتجاعی تحت حمایت آمریکا با دولت‌هایی می‌جنگند که مخالف دیکتاتوری جهانی آمریکا هستند و به غرب اجازه نمی‌دهند که منابع طبیعی و نیروی کار آن‌ها را استثمار کند.

همان‌گونه که کارل مارکس یکبار گفت: «انسانها تاریخ خود را می‌سازند، اما آن‌ها آن را همانطوری نمی‌سازند که دوست دارند؛ آن‌ها آن را تحت شرایط منتخب خود نمی‌سازند، اما تحت شرایطی که از قبل موجودست، و از گذشته داده و منتقل شده است» (۵۹). چنین پدیده‌ای تصادفی یا اشتباه محض نیست. بی‌ثباتی ژئوپولیتیکی که پس از سرنگونی حزب دمکراتیک خلق افغانستان دنبال شد، تضمین می‌کند که هیچ صدایی، اپوزسیون نیرومند و متحدی برای سال‌های نامعلومی علیه امپریالیسم آمریکا ظهور نکند؛ و بنظر می‌رسد که لیبی، جایی که رژیم چنج به سبک برژینسکی نیز موفق شد و اکنون سرچشمه تجارت برده است، در همان مسیر مشابه افغانستان است. این‌ها همه بخشی از چیزی‌ست که لنین آن را سرمایه‌داری رو به مرگ (۶۰) نامید، زمانی‌که او ماهیت اقتصادی امپریالیسم را توضیح می‌داد؛ و با آن، منظورش آن‌ست که امپریالیسم تضادهای سرمایه‌داری را تا حد بی‌نهایت (۶۱) بدوش می‌کشد.

انحصار جهانی آمریکا از سیاست خارجی آمریکا رشد کرده است، و باید برود بدون آنکه گفته شود که امپراتوری آمریکا نمی‌تواند تحمل کند برتری دلار را از دست بدهد، بویژه زمانی‌که نرخ جهانی سود کاهش می‌یابد. و اگر بسیاری از کشورها مخالف نفوذ تلاش‌های آمریکا در بازارهای خود و تحمیل صدور سرمایه مالی خارجی به اقتصادهای خود هستند، به این منظورست که آمریکا می‌خواهد بر منابع آن‌ها قدرت انحصاری داشته باشد. همچنین نیروی کار مردم - کارگران آن‌ها را استثمار کنند، مطمئناً کاهش شدیدی در هژمونی دلار آمریکا بوجود می‌آید. واقعیت این‌ست که آمریکا که مایل بود تا آنجایی برود که از مزدوران حمایت کند تا به جمهوری دمکراتیک افغانستان سابق حمله کنند و با اتحاد شوروی بجنگند، همچنین میلیاردها دلار برای کمپین تبلیغاتی بسیار دقیق، اما موثر هزینه کند، نشان‌دهنده ناامیدی امپراتوری آمریکا در حفظ هژمونی جهانی خود می‌باشد.

آمریکا، از پایان جنگ جهانی دوم قدرت غالب منکوب‌کننده جهانی بوده و هنوز هم تا اندازه زیادی هست. این درست است که امپراتوری آمریکا روبزوال است، در پرتو روند بسوی «دلارزدایی»، همچنین صعود چین و روسیه که بعنوان چالش‌هایی برای منافع آمریکا هستند. طبیعتاً، واشنگتن از روی ناامیدی سعی می‌کند که با تسریع رشد انحصارات جهانی خود در موقعیت شماره یک خود در جهان قرار گیرد. می‌خواهد این از طریق گذاردن تعرفه‌های کاملاً غیرضروری علیه رقیب مانند چین باشد، یا تهدید به قطع کامل نفت و نزنوئلا و ایران (۶۲) از بازار جهانی. حتی اگر به قیمت افزایش تنش بسوی جنگ جهانی سوم باشد. نظم کنونی اقتصاد جهانی، که نخبگان واشنگتن در شکل دادن به آن در چندین دهه گذشته ابزاری بوده است، منافع طبقه سرمایه‌داری جهانی را تا چنان حدی بازتاب می‌دهد که طبقه کارگر باز هم با یک جنگ جهانی دیگر تهدید شده است، علی‌رغم این‌که طی دو جنگ شاهد قتل‌عام غیرقابل‌تصوری بوده است.

زمانی‌که ما به این حوادث تاریخی بعقب برمی‌گردیم تا به تجزیه و تحلیل اوضاع کنونی کمک کنیم، درمی‌یابیم که رسانه‌های جمعی چقدر قوی هستند و چگونه بعنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا جهت شستشوی مغزی و کنترل افکار عمومی بکار می‌روند. سیاست خارجی درباره روابط اقتصادی بین کشورهاست. کلید درک عمل‌کرد امپریالیسم آمریکا در سیاست خارجی آن‌ست و این‌که چگونه آن را انجام می‌دهد. که منجر به غارت کشورهای نسبتاً کوچک یا فقیر بیش از سهم ثروت و منابعی است که معمولاً در مبادلات تجارتي مشترک تولید می‌شود، آن‌ها را مجبور می‌کند که بدهکار شوند؛ و اگر هم هرکدام از آن‌ها مقاومت کند، آن‌وقت آن‌ها مطمئناً هدف تهدیدات نظامی قرار می‌گیرند.

آمریکا با ثروت بزرگی که دارد، به آن اجازه ساخت ارتشی را می‌دهد که می‌تواند «نیروها را از مسافت دور اداره کند»، حداقل چیزی که می‌توان گفت، این‌ست که آمریکا موقعیتی منحصر بفرد در تاریخ دارد. باین‌حال، همان‌گونه که در بالا مشاهده کرده ایم، آمریکا تاکنون نه تنها در چهار دهه طولانی جنگ علیه افغانستان در جبهه نظامی بوده، بلکه درگیر در جنگ روانی و تبلیغاتی نیز بوده است. بهر حال، در پایان اتحاد جماهیر شوروی در جبهه تبلیغاتی بازنده شد.

ما از حوادث افغانستان نه تنها منشاء القاعده را شناخته ایم، که بلافاصله با بیماری مسری اعتیاد به تریاک مرتبط است، یا چرا امروز ما پدیده «چپ» غربی ضروسیه را داریم که تبلیغات امپریالیستی را طوطی وار بلغور می‌کند، و خیلی علاقمندست که بخشی از جنگ سرد در سوریه تکرار شود. بلکه ما همچنین یاد گرفته ایم که ما نمی‌توانیم حوادث مداخله مستقیم نظامی سال ۲۰۰۱ آمریکا در افغانستان و آنچه را که متعاقب سال ۱۹۷۹ رخ داد، از هم جدا کنیم؛ گذشته استعماری و فئودالی افغانستان و گسست آن با انقلاب ثور در سال ۱۹۷۸، و جنگ مجاهدین برهبری آمریکا همگی بخشی از تاریخ آن (و خاورمیانه بزرگ، از طریق گسترش) بعنوان حوادث سال ۲۰۰۱ هستند. نمی‌توان به اندازه کافی تأکید کرد که این همان شرایط تاریخی است، بویژه هنگامی‌که به سیاست خارجی آمریکا مرتبط می‌شود، که در شکل دادن به ادامه درگیری امروزه کمک می‌رساند.

آشکارست که، ما نمی‌توانیم گذشته یا تاریخ را بعقب برگردانیم. این بنفع طبقه کارگر در همه جا، در جنوب یا در شمال جهان نیست که ببیند جنگ جهانی سوم اتفاق بیفتد، زیرا که یک چنین جنگی عواقب فاجعه باری برای همه دارد. درواقع، این جنگ می‌تواند کل بشریت را بطور بالقوه نابود کند. ایجاد جنبش جدید ضدجنگ در کشورهای امپریالیستی یک نیاز مبرم است، اما این همچنین نیازمند درک ماهرتر از سیاست خارجی آمریکاست. بدون زمینه تاریخی، رسانه های جمعی غربی بدون چالش همچنان باقی‌می‌مانند، و با تبلیغات دائم خود دربار «شورشیان میانه رو»، مخاطبان جدید جوان و قربانیان امپریالیسم را بطور مؤثری به سکوت و امیدارند. ضروری است که کارگران سراسر کل جهان طبق منافع مشترک خود متحد شوند تا بتوانند بطور مؤثر مبارزه کنند و امپریالیسم را شکست دهند و جهانی عادلانه، برابر و پایدار تحت سوسیالیسم برپا نمایند. آموزش تاریخ واقعی چنین جنگ‌هایی مانند آنچه که در افغانستان در جریان است به طبقه کارگر در همه جا، بخش مهمی از توسعه آگاهی انقلابی لازم جهت ایجاد یک جنبش انقلابی جهانی قدرت‌مند علیه امپریالیسم است.

لینک قسمت اول:

<https://amadornavidi.wordpress.com/2019/06/17/ج-۱-از-یادرفته-۱-ج-۱7/06/2019/amadornavidi.wordpress.com>

<https://mejalehhafteh.com/2019/06/17/ج-۱-از-یادرفته-۱-ج-۱7/06/2019/mejalehhafteh.com>

درباره نویسنده:

جانیلی ویلینا، مستقر در تورنتو و تحلیل‌گر سیاسی، نویسنده، ویرایش‌گر و مقاله نویس سایت های

New-Power.org و LLCO.org

و همچنین دارای وبلاگ زیرست:

geopoliticaloutlook.blogspot.com.

تمام تصاویر در این مقاله از نویسنده هستند؛ تصویر برجسته: بریژینسکی با اوسامه بن لادن و دیگر جنگجویان مجاهد در زمان آموزش ملاقات می‌کند.

برگرداننده شده از:

Afghanistan, the Forgotten Proxy War. The Role of Osama bin Laden and Zbigniew Brzezinski

Part II

By [Janelle Velina](#)

منابع:

-۲۹

[Osama bin Laden](#)
[MintPress News Desk](#)

<https://www.mintpressnews.com/tbt-osama-bin-laden-road-builder-and-cia-asset/209622/>

-(۳۰)

[fundraising](#)

By Prof Michel Chossudovsky

<https://www.globalresearch.ca/9-11-analysis-from-ronald-reagan-and-the-soviet-afghan-war-to-george-w-bush-and-september-11-2001/20958>

-(۳۱)

“peace warrior”

Anti-Soviet warrior puts his army on the road to peace: The Saudi businessman who recruited mujahedin now uses them for large-scale building projects in Sudan. Robert Fisk met him in Almatig

- **Robert Fisk**

<https://www.independent.co.uk/news/world/anti-soviet-warrior-puts-his-army-on-the-road-to-peace-the-saudi-businessman-who-recruited-mujahedin-1465715.html>

-(۳۲)

Al Qaeda

Al-Qaeda's origins and links

http://news.bbc.co.uk/2/hi/middle_east/1670089.stm

-(۳۳)

from the mid-to-late 1990s

9/11 Mastermind Osama bin Laden: America's Anti-Soviet “Peace Warrior” and CIA “Intelligence Asset”

Written by ORIENTAL REVIEW

<https://orientalreview.org/2012/09/10/911-mastermind-osama-bin-laden-americas-anti-soviet-peace-warrior-and-cia-intelligence-asset>

-(۳۴)

describes

<https://www.mintpressnews.com/right-wing-extremists-condemned-charlottesville-funded-armed-ukraine-syria/230897/>

-(۳۵)

costs much less

New Way the U.S. Projects Power Around the Globe: Commandos

By *Michael M. Phillips*

<https://www.wsj.com/articles/sun-never-sets-on-u-s-commandos-1429887473>

-(۳۶)

“behind the scenes”

The US-Led War on Yemen

Washington is hiding its leadership of the war on Yemen behind the Saudis
November 6, 2017

By Stephen Gowans

<https://gowans.blog/2017/11/06/the-us-led-war-on-yemen>

-(۳۷)

truth

My Lai massacre: The day US military slaughtered a village & tried to cover it up (GRAPHIC VIDEO)

<https://www.rt.com/usa/421522-my-lai-massacre-50-years/>

marketing campaigns

-(۳۸)

Michael Parenti: Rambo and the Swarthy Hordes

<https://www.youtube.com/watch?v=S33DKRcqvkQ>

not have been critically acclaimed

-(۳۹)

Michael Parenti: Rambo and the Swarthy Hordes

<https://www.youtube.com/watch?v=S33DKRcqvkQ>

total of \$189,015,611 at the box office.

-(۴۰)

Rambo III

<https://www.boxofficemojo.com/movies/?id=rambo3.htm>

American constructed narrative

-(۴۱)

FORGET OSCAR: GIVE THE WHITE HELMETS THE LENI RIEFENSTAHL AWARD FOR BEST WAR PROPAGANDA FILM

Wrong Kind of Green Mar 03, 2017 Avaaz, Purpose [Public Relations Arm of Avaaz], The International Campaign to Destabilize Syria, USAID
21st Century Wire

March 2, 2017

by Patrick Henningson

<http://www.wrongkindofgreen.org/2017/03/03/forget-oscar-give-the-white-helmets-the-leni-riefenstahl-award-for-best-war-propaganda-film/>

(۴۲)

plausible deniability

Washington's Good Terrorists, Bad Terrorists Policy in Middle East

Written by Nauman SADIQ

<https://orientalreview.org/2017/07/20/washingtons-good-terrorists-bad-terrorists-policy-middle-east>

-(۴۳)

Criminal gangs and paramilitary forces

The very American origins of MS-13

<https://www.rt.com/usa/417537-very-american-origins-ms13>

madrassas

-(۴۴)

9/11 ANALYSIS: From Ronald Reagan and the Soviet-Afghan War to George W Bush and September 11, 2001

By Prof Michel Chossudovsky

<https://www.globalresearch.ca/9-11-analysis-from-ronald-reagan-and-the-soviet-afghan-war-to-george-w-bush-and-september-11-2001/20958>

78-day NATO air-bombing

-(۴۵)

NATO's Kosovo Air War Redux

By Stephen Gowans

[/https://gowans.blog/2011/04/27/nato's-kosovo-air-war-redux](https://gowans.blog/2011/04/27/nato-s-kosovo-air-war-redux)

-(46)

[openly intervening](#)

The Dismantling of Yugoslavia (Part I)

A Study in Inhumanitarian Intervention (and a Western Liberal-Left Intellectual and Moral Collapse)

by [Edward S. Herman](#) and [David Peterson](#)

<https://monthlyreview.org/2007/10/01/the-dismantling-of-yugoslavia/>

-(47)

[Kosovo](#)

The History of “Humanitarian Warfare”: NATO’s Reign of Terror in Kosovo, The Destruction of Yugoslavia

By Prof Michel Chossudovsky

<https://www.globalresearch.ca/nato-s-reign-of-terror-in-kosovo/8168>

-(48)

“committing genocide”

NATO’s War against Yugoslavia. Deliberately Triggering A Humanitarian Disaster

By [Radovan Spasic](#)

[/https://counterinformation.wordpress.com/2018/07/01/natos-war-against-yugoslavia-deliberately-triggering-a-humanitarian-disaster](https://counterinformation.wordpress.com/2018/07/01/natos-war-against-yugoslavia-deliberately-triggering-a-humanitarian-disaster)

-(49)

[illegal](#)

15 years on: Looking back at NATO’s ‘humanitarian’ bombing of Yugoslavia

[/https://www.rt.com/news/yugoslavia-kosovo-nato-bombing-705](https://www.rt.com/news/yugoslavia-kosovo-nato-bombing-705)

-(50)

[detrimental impact](#)

AFGHANISTAN: Examining the Myths, the Lies and the Legends ~ Andre Vltchek

[/https://21stcenturywire.com/2017/08/05/afghanistan-examining-the-myths-the-lies-and-the-legends-andre-vltchek](https://21stcenturywire.com/2017/08/05/afghanistan-examining-the-myths-the-lies-and-the-legends-andre-vltchek)

-(51)

[not seen geopolitical stability](#)

Afghan elections hit by multiple blasts, chaos, delays

<https://www.presstv.com/Detail/2018/10/20/577525/Afghanistan-vote-parliamentary-elections>

-(52)

[United States War Crimes. A Historical Review](#)

United States War Crimes. A Historical Review

By [S. Brian Willson](#) and [Lenora Foerstel](#)

https://magnetrack.klangoo.com/v1.1/track.ashx?e=AP_RA_CLK&p=5676947&d=5505920&c=c787d455-1fd6-444b-abe0-3f9cf6dff8ef&u=ad280a74-cca6-4edc-ab0b-5b2fcb7e3561&l=https%3A%2F%2Fwww.globalresearch.ca%2Fafghanistan-forgotten-proxy-war-2%2F5676947&redir=https%3A%2F%2Fwww.globalresearch.ca%2Funited-states-war-crimes-a-historical-review%2F5505920%3Futm_campaign%3Dmagnet%26utm_source%3Darticle_page%26utm_medium%3Drelated_articles

-(53)

[efforts](#)

28 Years Ago Today Mikhail Gorbachev Won The Nobel Prize For Betraying The Soviet People

By Ilya Belous

<https://www.fort-russ.com/2018/10/28-years-ago-today-mikhail-gorbachev-won-the-nobel-prize-for-betraying-the-soviet-people/>

-(٥٤)

U.S. Dollar

The Global Hegemony of the U.S. Dollar, a Brief History By Janelle Velina

[/https://ilco.org/the-global-hegemony-of-the-u-s-dollar-a-brief-history](https://ilco.org/the-global-hegemony-of-the-u-s-dollar-a-brief-history)

-(٥٥)

diplomacy

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/correspondence/02/index.htm>

-(٥٦)

Wahhabist and Salafist groups

The Truth About Radical Islam

By Tony Cartalucci

<https://www.globalresearch.ca/the-truth-about-radical-islam/5617187>

-(٥٧)

intended

Washington and Riyadh's Terror Enterprise. Wahhabi-indoctrinated Mercenaries

By Tony Cartalucci

<https://www.globalresearch.ca/washington-and-riyadhs-terror-enterprise-wahhabi-indoctrinated-mercenaries/5634939>

-(٥٨)

reducing reliance on the U.S. dollar

Russia leads global gold purchases to reduce reliance on US dollar

<https://www.rt.com/business/450297-russia-gold-purchasing-dollar/>

-(٥٩)

said,

Karl Marx

The Eighteenth Brumaire of Louis Napoleon

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/subject/hist-mat/18-brum/ch01.htm>

-(٦٠)

moribund capitalism

Vladimir Ilyich Lenin

Imperialism, the Highest Stage of Capitalism

X. THE PLACE OF IMPERIALISM IN HISTORY

<https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1916/imp-hsc/ch10.htm>

[extreme limit.](#)

-(٢١)

Joseph Stalin

The Foundations of Leninism

I

THE HISTORICAL ROOTS OF LENINISM

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/1924/foundations-leninism/ch01.htm>

[Venezuelan and Iranian](#)

-(٢٢)

Trump Energy Politics Threatens World Oil and World War

Jason Unruhe

<https://maoistrebelnews.com/2018/07/05/trump-energy-politics-threatens-world-oil-and-world-war/>